

مختار نامه عطار نیشابوری
باب هفدهم: در بیان خاصیت خموشی کزیدن

فهرست مطالب

- شماره ۱: ذوق شکر از چشیدن آمد حاصل ۳
- شماره ۲: فرخ دل آن که مرد حیران و گنفت ۴
- شماره ۳: خود را به طریق چاره میباید کرد ۵
- شماره ۴: امروز دلی سخن نوش اولیتر ۶
- شماره ۵: ای دل چو شراب معرفت کردی نوش ۷
- شماره ۶: تا چند زنی ای دل برخاسته جوش ۸
- شماره ۷: تا چشم ز دیدار جهان درستم ۹
- شماره ۸: ای دل شب و روز چند جوشی، نشین ۱۰
- شماره ۹: تا کی زنی ای دل خسته جوش ۱۱

- شماره ۱۰: ای دل به سخن مگرد در خون پس ازین ۱۲
- شماره ۱۱: کمر بخرنهای، ز جوش بنشین آخر ۱۳
- شماره ۱۲: کمر نام و نشان من توانستی بود ۱۴
- شماره ۱۳: چون لوح دل از دو کون بستر دم من ۱۵
- شماره ۱۴: در فقر، سیاه پوشیم اولیتر ۱۶
- شماره ۱۵: در عشق تو از بس که خروش آوردیم ۱۷
- شماره ۱۶: هر چند که نیست بیچ از حق خالی ۱۸
- شماره ۱۷: چون برکنند از همه چیز سرپوش ۱۹
- شماره ۱۸: دل در پی راز عشق، پویان میدار ۲۰
- شماره ۱۹: در عالم تو حید به کس بیچ ملکوی ۲۱

- شماره ۲۰: تابرجایی بجای میاش و خموش ۲۲
- شماره ۲۱: هر چند ترا محرم اسراری نیست ۲۳
- شماره ۲۲: تا کی به سخن زبان خروشان داری ۲۴
- شماره ۲۳: تا چند زنی منادی، ای سر که فروش ۲۵
- شماره ۲۴: گر خواهی تو که وقت خود داری گوش ۲۶
- شماره ۲۵: اجزای تو جمله گوش میاید و بس ۲۷
- شماره ۲۶: آن به که نفس ز کار عالم نرنی ۲۸

شماره ۱: ذوق شکر از چشیدن آمد حاصل

ذوق شکر از چشیدن آمد حاصل	بخشی که نه از شنیدن آمد حاصل
آنرا که به جانان سرموئی پیوست	جاوید زبان بریدن آمد حاصل

شماره ۲: فرخ دل آن که مرد حیران و نکفت

صد واقعه داشت، کرد پنهان و نکفت	فرخ دل آن که مرد حیران و نکفت
اندوه تو کرد و در پایان و نکفت	درد تو نگاه داشت در جان و نکفت

شماره ۳: خود را به طریق چاره میباید کرد

خود را به طریق چاره میباید کرد	وز خلق جهان کناره میباید کرد
هم دل پر خون خموش میباید بود	هم لب بر هم نظاره میباید کرد

شماره ۴: امروز دلی سخن نیوش اولیتر

امروز دلی سخن نیوش اولیتر	در ماتم خود سیاه پوش اولیتر
چون هم نفس و هدم و هدر دنا ند	دوران خموشیت خموش اولیتر

شماره ۵: ای دل چو شراب معرفت کردی نوش

ای دل چو شراب معرفت کردی نوش	لب بر هم نه سیرالاهی مفروش
در هر سخنی چو چشمه کوه مجوش	دریا کردی کر. نشینی خاموش

شماره ۷: تاخذ زنی ای دل بر خاسته جوش

تاخذ زنی ای دل بر خاسته جوش	در پرده خون نشین و خونی می نوش
بکشیای نظر بسین که یک یک ذره	چون میگرد و جمله بنشته خموش

شماره ۷: تا چشم ز دیدار جهان در بستیم

تا چشم ز دیدار جهان در بستیم	وز بهر گریختن میان در بستیم
خوردیم غم عشق و فغان در بستیم	چون اهل ندیدیم زبان در بستیم

شماره ۸: ای دل شب و روز چند جوشی، نشین

ای دل شب و روز چند جوشی، نشین	تا چند چخی و چند کوشی، نشین
چون راز تو در کف دست نخواهد آمد	در قمر دلت به آرزوی، نشین

شماره ۹: تاکی زنی ای دل خسته جوش

تاکی زنی ای دل خسته جوش	در پرده خود نشین و خونی مغروش
بکشای نظر بین که یک یک ذره	خون میکیند جمله منشته خموش

شماره ۱۰: ای دل به سخن مکرو در خون پس ازین

ای دل به سخن مکرو در خون پس ازین	از نطق مروز خویش بیرون پس ازین
عمریست که تازبانی از سرتاپای	وقتست که کوش کردی اکنون پس ازین

شماره ۱۱: کر بخرنهای، زجوش. بشین آخر

بی مشله و خروش. بشین آخر	کر بخرنهای، زجوش. بشین آخر
دروقت آمد خوشی. بشین آخر	کر نام و نشان خویش کوی بی برکو

شماره ۱۲: کرنام و نشان من توانستی بود

کرنام و نشان من توانستی بود	کس را غم جان من توانستی بود
ای کاش که اسرار دل پر خونم	مسمار زبان من توانستی بود

شماره ۱۳: چون لوح دل از دو کون بستر دم من

چون لوح دل از دو کون بستر دم من دو کون به زیر پای بستر دم من
ای بس سخنی را که سرم کردی کوی آید به کلیم و فرو بردم من

شماره ۱۴: در فقر، سیاه پوشیم اولیتر

صافی دل و ده نوشیم اولیتر	در فقر، سیاه پوشیم اولیتر
رسوا کردم خموشیم اولیتر	چون صبح می اکر بر آرم از جان

شماره ۱۵: در عشق تو از بس که خروش آوردم

در عشق تو از بس که خروش آوردم	دریای سپر را به جوش آوردم
چون با تو خروش و جوش مادر گرفت	رقیم و دل و زبان خموش آوردم

شماره ۱۶: هر چند که نیست هیچ از حق خالی

هر چند که نیست هیچ از حق خالی	سرد کش و دم مزین چرامینالی
کان را که فرو شود به کنجی پایی	سر بر سر آن کنج بر بندش خالی

شماره ۱۷: چون بر کلند از همه چیز سرپوش

چون بر کلند از همه چیز سرپوش	چون دیک در آید همه عالم در جوش
چون میتوان کرد به انگشت نشان	انگشت به لب باز همی دار خموش

شماره ۱۸: دل در پی راز عشق، پویان میدار

دل در پی راز عشق، پویان میدار	جان میکن و راز عشق، در جان میدار
سبزی که سراندر سر آن با تهای	چون پیدا شد ز خویش پنهان میدار

شماره ۱۹: در عالم توحید به کس ییچ مگوی

در سینه نکه دار نفس ییچ مگوی	در عالم توحید به کس ییچ مگوی
ییچ است همه از همه پس ییچ مگوی	اینجاست کسی کسی که هر کانه باشد

شماره ۲۰: تابر جایی بجای میباش و خموش

سرمی نه و خاک پای میباش و خموش!	تابر جایی بجای میباش و خموش!
نظار کی خدای میباش و خموش!	چیزی چه نایی که ندانی هرگز

شماره ۲۱: هر چند ترا محرم اسرار می نیست

هر چند ترا محرم اسرار می نیست	صبری میکن که عمر بسیاری نیست
گر بدم مائی و ترایاری نیست	دم درکش و بایچ کست کاری نیست

شماره ۲۲: تاکلی به سخن زبان خروشان داری

تاکلی به سخن زبان خروشان داری خود را به صفت چو باد نونشان داری
از خلق جهان تا به ابد روی پوش کر تو سرو پروای خموشان داری

شماره ۲۳: تاچند زنی منادی، ای سرکه فروش

تاچند زنی منادی، ای سرکه فروش! بنیر حمت لب شراب تحقیق بنوش

تاچند زنی ای زن برحاسته جوش در ماتم این حدیث. نشین و خموش!

شماره ۲۴: کر خواهی تو که وقت خودداری کوش

کر خواهی تو که وقت خودداری کوش	دم در کشی و به خویش باز آری هوش
کر هر دو جهان چو بحر آید در جوش	تو یافه مگوز دور، نشین و خموش!

شماره ۲۵: اجزای توجله کوش میاید و بس

اجزای توجله کوش میاید و بس	جان تو سخن نوش میاید و بس
کفتی تو که: «مرد راه چون میاید»	نظارگی و خموش میاید و بس

شماره ۲۶: آن به که نفس زکار عالم نرنی

آن به که نفس زکار عالم نرنی	وز دست زمانه دست بر هم نرنی
هم غصّه روزگار و هم قصّه خویش	مردانه فرو میخوری و دم نرنی